

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفتم، شماره اول و دوم، پائیز ۱۳۷۰ و بهار ۱۳۷۱

دیدگاه‌های سازشی و زایشی در روان‌شناسی :
آثار و تبعات بر روان‌شناسی هر سه جهان*

دکتر فتحعلی مقدم^۱

ترجمه: دکتر سیدعلی اکبر حسینی و غفار تجلی
دانشگاه شیراز

مقدمه مترجمان

در شماره هفتم از دوره چهارم مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز مقاله ای تحت عنوان «ملاحظات پیرامون روان‌شناسی، بهداشت روانی، و روان‌درمانی از دیدگاه اسلام» (حسینی، ۱۳۶۸، ص ۳۰-۱) انتشار یافت که در آن از تردید و دودلی در کاربرد یافته‌های روان‌شناسی معاصر در جوامع اسلامی، و از جمله کشور عزیز ما، سخن به میان آمده بود. هر چند که نویسنده بر روان‌شناسی معاصر، که محصول فرهنگ غرب است، در محدوده خود ارجح می‌نهد اما جهان‌شمولی آن را رد می‌کند و بر آن است که این دانش، به دلیل آنکه بر فلسفه‌ای خاص و بر مجموعه‌ای از اصول و فروض مشخص استوار می‌باشد، قابلیت‌تعمیم به دیگر فرهنگها را ندارد.

* Moghaddam, F.M. "Modulative and Generative Orientations in Psychology: Implications for Psychology in the Three Worlds." *Journal of Social Issues*, Vol. 46, No. 3, 1990, pp. 21-41.

مقاله حاضر، که ترجمه آن ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد، نیز بر این مسأله انگشت می‌گذارد و ضمن تفکیک دانش روان‌شناسی به دو دیدگاه سازشی و زایشی، حرکت اصلی روان‌شناسی معاصر را در قالب دیدگاه سازشی تبیین می‌کند. در این دیدگاه - دیدگاه سازشی - تغییرات کلان اجتماعی مورد نظر نیست و سعی بر آن است تا افراد با محیط اطراف خود به صلح و «سازش» برسند و ثبات جامعه یا نظم موجود حفظ گردد. برعکس در دیدگاه زایشی مسائلی چون برنامه ریزی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی مدنظرند و سعی بر آن است تا در ساختار جامعه دگرگونی‌های ریشه‌ای بوجود آید و عوامل اصلی نابسامانی‌ها از میان برداشته شوند. در راستای عدم قابلیت تعمیم یافته‌های روان‌شناسی معاصر به دیگر فرهنگها، مولف بر آن است که روان‌شناسی زایشی باید جایگزین روان‌شناسی شود و چنین تغییری در نهایت به نفع همه کشورها، اهم از پیشرفته و در حال پیشرفت، است. با عنایت بدین مسأله مهم، یعنی عدم قابلیت تعمیم یافته‌های روان‌شناسی، و نه تنها روان‌شناسی که همه علوم اجتماعی معاصر، به دیگر فرهنگها و جلب توجه آن دسته از عالمانی که هنوز از جهان شمولی این علوم دفاع می‌کنند به ترجمه این مقاله مبادرت ورزیدیم و نهایت امانت را در ترجمه حفظ کردیم. در آغاز لازم است به یادآوری چند نکته زیر مبادرت ورزیم:

- ۱- ترجمه این مقاله بدین معنی نیست که با همه گفته‌های مولف موافقیم. هر چند که مواردی از نقض و نقد وجود داشت اما تنها در موردی که بر دین مبین اسلام خورده گرفته شده بود به اختصار رفع شبهه کردیم.
- ۲- هر چند در انتخاب معادلهای واژگانی کوشش شده تا از واژه‌های مناسب فارسی استفاده شود معذک معادل برخی از آنها، که از اهمیت بیشتری برخوردارند، در پایان آورده شده است.
- ۴- در یکی دو مورد به اشتباهات چاپی برخورد کردیم که اصلاح لازم را در ترجمه بعمل آوردیم.
- ۵- مولف بند اول مقاله را به چکیده آن اختصاص داده است و ما با افزودن کلمه «خلاصه» بر آن آماده ترجمه شدیم.

خلاصه

روان شناسی در ایالات متحده آمریکا، دیگر کشورهای صنعتی، و نیز جهان سوم دیدگاهی سازشی^۲ داشته و این بدان معنا است، که بجای ایجاد انگیزه در پیدایش و رشد تغییرات و تحولات اجتماعی، از موضعی انفعالی بدانها «واکنش» نشان داده است. اما، نیاز فوری جهان سوم در دگرگونی بنیادی و نوگرایی، گروهی از روان شناسان را بر آن داشته است تا به روان شناسی زایشی^۳ روی آورند. این دیدگاه، که در جهت ایجاد تحولات اجتماعی گام های گسترده تری بر می دارد، توانا است تا بر روان شناسی هر سه جهان، و به ویژه در مواردی همچون: تعدیل در تخصص گرایی^۴، رابطه روان شناسی و قدرت حاکم، نقش عوامل روانی در رشد و توسعه ملی، و رابطه بین سرعت تحول و دگرگونی در قلمرو روان شناسی، اقتصاد، و جز آنها آثاری مهم و اساسی بر جای گذارد.

توزیع غیرعادلانه منابع یکی از مهمترین وجوه تمایز و یا مشخصه های حاکم بر روابط بین ملتهاست و توانائی هر یک از آنان برای اعمال نفوذ در قلمرو روان شناسی یکی از موارد بارز آن می باشد. مقدم (۱۹۸۷) بر آن است که در اکتاف عالم ایالات متحده آمریکا، از لحاظ توانائی در شکل دادن به تحولات روان شناسی، «جهان اول» را تشکیل می دهد و از تفوق گسترده ای برخوردار است. دیگر کشورهای صنعتی، که «جهان دوم» را بوجود می آورند، از این برتری بهره ای کمتر دارند، و کشورهای «جهان سوم» دارای نازل ترین سهم می باشند. با توجه به این وجه تمایز حاکم بر سه جهان بحث خود را در قالب دو هدف زیر آغاز می کنیم: الف) معرفی مفاهیم «سازشی» و «زایشی» و بررسی برخی از عوامل تاریخی که منجر به رواج و شیوع روان شناسی سازشی در هر سه جهان شده است، و ب) بررسی توانائی های روان شناسی زایشی در جهان سوم و آثار و تبعات رشد این نوع از روان شناسی بر روان شناسی هر سه جهان.

تشخیص و تمایز هر یک از دو دیدگاه روان شناسی و زایشی از یکدیگر از این نظر حائز اهمیت است که این دو مفهوم قادرند تا در تبیین رابطه روان شناسی و فرایندهای بزرگ اجتماعی، از قبیل تحولات وسیع اقتصادی و اجتماعی، نقشی بس روشنگرانه بر عهده گیرند. روان شناسی سازشی رابطه مستقیمی با دگرگونیهای فراگیر اقتصادی، تکنولوژیکی، اجتماعی، و سیاسی ندارد، بلکه با پی آمدها و عوارض این گونه تحولات دست و پنجه نرم می کند. از نظر تاریخی، روان شناسی سازشی در سایه پاسخگویی به ضرورت ها و نیازهای ناشی از فرایندهای اجتماعی تکوین

یافت. مثلاً، دو پدیده صنعتی شدن و شهرنشینی، به مثابه دو جریان کلان، سبب شدند تا خواست‌های جدید، و بویژه در زمینه‌های چون انتخاب کارمند، تاثیر متقابل هر یک از انسان و ماشین بر یکدیگر، و فشار روانی ناشی از کار، مطرح شوند. این خواستها نیز بنوبه خود به ظهور و پیدایی دو شاخه از روان شناسی، یعنی روان شناسی صنعتی و روان شناسی سازمانی، منجر شدند (دارنوند و دارنوند، ۱۹۷۴، کالبرگ و برگ، ۱۹۸۷).

روان شناسی سازشی بر سر آن نیست که بر دگرگونی‌های زیربنایی جامعه اثر مستقیم بگذارد. بلکه بر آن است تا به تحولات اجتماعی واکنش نشان دهد و به روش و یا مکانیسمی در حفظ ثبات و انسجام در نظم اجتماعی دست یابد. این نقش مثلاً از طریق خدمات روان شناسان بالینی، که در آن افراد را بسوی انطباق بیشتر و بهتر با جامعه و کنار آمدن با شرایط حاکم بر آن آماده می‌کنند، حاصل می‌گردد. هر چند ممکن است که ریشه بسیاری و یا حداقل برخی از این بیماری‌های روانی بافت اجتماعی باشد اما فکر و عمل این متخصصان بدین مساله، که به معنی نفوذ در جامعه بزرگتر می‌باشد، معطوف نیست. بلکه معمولاً متوجه آن است که چگونه می‌توان در افراد تغییراتی «مطلوب» بیار آورد تا با جامعه بزرگتر به سازش برسند: (لاینگ، ۱۹۶۵، ۱۹۶۷، زاس، ۱۹۶۱، ۱۹۷۰)؛ روشن است که هدایت افراد در انطباق و سازش بهتر و بیشتر با محیط اجتماعی بزرگتر تضمین‌کننده مطمئنی در حفظ ثبات و بقای نظم موجود می‌باشد.

یکی از نمونه‌ها و یا مصادیق روشن روان شناسی سازشی در هدف ایجاد ثبات بیشتر اجتماعی را می‌توان در حوزه حل اختلاف‌ها سراغ نمود (بیلیگ، ۱۹۷۶). همه محققان و روان شناسانی که در این قلمرو پژوهش می‌کنند نظر خود را، مبنی بر اینکه صلح، آشتی، و ثبات بر اختلاف، معارضه، و بی‌ثباتی رجحان دارد، به صراحت اعلام داشته‌اند. این روان شناسان از طریق بحث و تحقیق، و گاه دخالت مستقیم، چون ارجاع به حکمیت، در حل اختلاف و برقراری سازش بین گروه‌های اقلیت و اکثریت در نهادهای صنعتی و یا دیگر نهادها فعالیت می‌کنند (برای اطلاع بیشتر به مجله حل اختلاف^۵ مراجعه شود). بدین سان روان شناسان در جهت استمرار و ثبات هر چه بیشتر نظام اجتماعی - سیاسی موجود گام بر می‌دارند.

از لحاظ موضع‌گیری سیاسی، روان شناسی سازشی به حمایت از وضع موجود تمایل دارد. معنای این سخن آن است که این دیدگاه به حفظ و نگهداری ساختار قدرت حاکم، که

متضمن توزیع نابرابر منابع است، کمک می کند. در چارچوب چنین بافتی است که می توان بر نقش تعیین کننده ایدئولوژی در هدایت روان شناسی در مسیر اصلی خود وقوف یافت و یا توجه کرد که به چه دلیل روان شناسی به عدم حمایت از گروه اکثریت متهم شده است (بیلیگ، ۱۹۷۶، ۱۹۸۲، سمپسن، ۱۹۸۱).

ملخص کلام آن است که حرکت اصلی روان شناسی تا کنون در جهت سازش و انطباق بوده و بجای آنکه، در طریق تحقق دگرگونی در جامعه، ایجاد جنبش و حرکت نماید در مقابل آن از خود واکنش نشان داده است. ولیکن باید دانست که امکان رشد و رویش نوع دومی از روان شناسی وجود دارد که، برخلاف نوع اول، خلاق و زیاباست و در جهت فراهم آوردن دگرگونی اجتماعی اصرار می ورزد. می دانیم که پیش از این، در دنیای اول و دوم، در جهت رشد روان شناسی زایشی اقدام چندانی صورت نگرفته است. احتمالاً جنبه هائی از برابری طلبی زنان، که امروزه رایج است، می تواند در مقوله روان شناسی زایشی جای گیرد، زیرا علاوه بر هدف دستیابی به تحولی گسترده، به تغییر نحوه تقسیم قدرت در بین گروههای جنسی نیز اندیشیده است. با وجود این، جهان سوم بالقوه از مناسبترین موقعیت، در رشد این نوع از روان شناسی - روان شناسی زایشی - برخوردار می باشد.

برخی از روان شناسان، که تحولات دنیای سوم را دنبال می کنند، هم اکنون به روان شناسی زایشی روی آورده اند تا شاید، از طریق سرعت بخشیدن به تحولات تکنولوژیکی و اقتصادی، بتوانند به جبران آنچه که از آن به فقدان دگرگونی تعبیر می شود، برخیزند. نمونه این نگرش را در حرکت بسوی ظهور نوعی «روان شناسی بومی جهان سوم» به هیان می توان ملاحظه نمود. در این گونه روان شناسی سعی بر آن است تا دانش و معلومات در کمک به پیش برد صنعتی شدن و نوسازی کشاورزی بکار گرفته شود. (بلک، ۱۹۸۳). در این بحث، اصطلاح «روان شناسی بومی جهان سوم» بر آن نوع روان شناسی اطلاق می شود که ناظر به نیازهای جوامع جهان سوم است اعم از آنکه این نیازها عقلی و ذهنی باشند و یا کاربردی، و یا از هر نوع دیگر.

ماهیت روان شناسی زایشی هنگامی روشن و مبرهن می گردد که بر نوع و نحوه کار و فعالیت‌های متفاوت و گاه مغایر روان شناسان وقوف پاییم و یا عمیقاً مد نظر قرار دهیم. بطور مثال، دو روان شناس را در نظر بگیرید که یکی در این زمینه که: آیا گروههای فقیر در جهان سوم شکست

و پیروزی خود را نشات گرفته از حلال و عوامل درونی می‌دانند و یا علل و عوامل بیرونی^۶. و دیگری، بصورت رئیس یک هیات علمی متشکل از متخصصان مختلف، در این زمینه که: چگونه می‌توان با همکاری و مشورت مقامات محلی افراد را برای تهیه مسکن بهتر و یا انجام اصلاحات ارضی گسترده تر بسیج نمود. در مثال دیگر باز دو روان‌شناس را در نظر بگیرید که یکی در باره فشار روانی مدیرانی که بکار مدیریت مشغولند تحقیق می‌کند و دیگری در پژوهش خود این هدف را دنبال می‌کند که چگونه می‌توان به کارگرانی که در فکر تاسیس یک اتحادیه کارگری هستند کمک نمود. در نمونه‌های بالا ایجاد شرایط مطلوب برای گسترش امر خانه‌سازی، اصلاحات ارضی، و تاسیس اتحادیه کارگران، بصورت بالقوه، بر حفظ و ادامه وضع موجود تاثیر مثبت خواهد گذاشت.

دیدگاه روان‌شناسی زایشی در جهان سوم ناگزیر در همه سطوح با انواع تضادها و تعارضات سیاسی روبرو خواهد شد. زیرا اولاً، هدف روشن و آشکار روان‌شناسی زایشی ایجاد تحول ریشه‌ای و وسیع در بطن و متن جامعه است و این دگرگونی‌ها در تهدید و به زیر سؤال بردن اقلیت حاکم نقشی بس تعیین‌کننده بر عهده خواهد گرفت. بدین سان این دست از روان‌شناسان بومی جهان سوم، در داخل جامعه خود با مخالفت طبقه حاکم، و از خارج با مخالفت نیروهای حامی طبقه حاکم روبرو خواهند شد. ثانیاً آنکه روان‌شناسی معاصر از متن جوامع جهان سوم بر نخاسته، بلکه کالای صادراتی بوده که از کشورهای صنعتی به کشورهای جهان سوم سرازیر شده است (مقدم و تیلور، ۱۹۸۵). پیدایش روان‌شناسی بومی جهان سوم در واقع کوششی است بنیادی در جهت تغییر در این روال تاریخی، یعنی صدور دانش روان‌شناسی از جهان اول و دوم به جهان سوم.

با این وصف باید توجه کرد که روان‌شناسی زایشی همیشه با کشمکش‌های سیاسی روبرو نخواهد بود. مثلاً یک روان‌شناس را در نظر بگیرید که، پیرامون روند ارتباط در بین دو گروه از مهندسان کشاورزی و کشاورزان، در یک کشور متعلق به جهان سوم به مطالعه و تحقیق مشغول است. مهندسان، که تحصیل کرده و تا اندازه‌ای مرفه‌اند، پذیرای اصول نوگرایی و شهرنشینی می‌باشند. برعکس، کشاورزان که بیسواد و نسبتاً فقیرند، به سنت‌گرایی و زندگی به شیوه روستایی تمایل دارند. تحقیق در روان‌شناسی چگونگی ارتباط بین این دو گروه ممکن است

موجب توسعه و ترویج کشاورزی و استفاده بیشتر آنان از تکنیک های جدید گردد. همچنین ممکن است که کشاورزان افزایش در تولیدات کشاورزی حاصل از این طریق را با افزایش در آمد خویش ارتباط دهند و از این طریق بر مسائل مربوط به عدالت اجتماعی، از قبیل اصلاحات ارضی، به آگاهی و وقوف بیشتری دست یازند. این گونه مطالعات روانی بصورت غیرمستقیم بر روابط گروههایی که در جهان سوم، بخاطر زمین و یا دیگر منابع، با هم در ستیزند تاثیر خواهد گذاشت.

لازم است که رشد دو دیدگاه روان شناسی سازشی و زایشی از لحاظ تاریخی خود مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند و ما این گفتار را با مروری بر تحولات تاریخی روان شناسی سازشی آغاز می کنیم. در قسمت دوم زمینه های حلقه و اشتیاق روان شناسان به روان شناسی زایشی در جهان سوم مورد بررسی قرار خواهد گرفت. پس از آن، از آثار، و تبعاتی که روان شناسی زایشی بر روان شناسیهای هر سه جهان خواهد داشت و یا استنباطهایی که از این دیدگاه می توان فراچنگ آورد سخن بمیان خواهیم آورد.

مفاهیم و استنباطاتی از این سیاق، می تواند بدین سئوال روان شناسان خربی پاسخ گوید که: چرا باید به روان شناسی زایشی روی آورد و مزایای آن چیست؟ به سادگی می توان پاسخ گفت که محقق، در قالب دیدگاه روان شناسی زایشی، بهتر و با کارآئی بیشتر از عهده مسائل اجتماعی بر می آید. زیرا بجای پرداختن و یا بحث از حواض و پی آمدهای تحولات کلان اجتماعی عنان فکر خود را متوجه چگونگی و نحوه وقوع و حدوث این تحولات می کند. مثلاً به مساله بیکاری نظر افکنید. در حل این مشکل روان شناسی سازشی از طریق بررسی پی آمدهای مساله یا از طریق آموزش به کمک بیکاران می شتابد و به آنان پاری می دهد تا از عهده مشکل بیکاری بر آیند (مثلاً با آموزش مهارتهای اجتماعی در امر شغل یابی و مصاحبه) بدین سان روان شناسی سازشی به افراد کمک می کند تا در طریق سازش با نظام اجتماعی گام بردارند.

برعکس روان شناسی زایشی، با حلل و عوامل روانی نشات گرفته از تحولات کلان اجتماعی، که بیکاری را بیار می آورد، سر و کار خواهد داشت. این دیدگاه، بطور مثال، علاقمند است بداند: چه فرض یا فروضی وراء آن نوع از اقتصاد وجود دارد که در آن به سطح معینی از بیکاری «نیاز» است تا در میدان و یا عرصه «رقابت» بازنده نباشد؟ از کدام راهها می توان بر این فرض تاثیر گذارد؟ کدام یک از فرآیندهای روانی با «اقتصاد رکود» مرتبط می باشند؟ چگونه

می‌توان فرآیندهای روانی حاکم بر روابط، مثلاً، احزاب سیاسی، گروه‌های ذی نفع، سرمایه‌داران، اتحادیه‌های کارگری و یابیکاران را تحت نفوذ قرار داد؟ تحت چه شرایطی کارگران می‌توانند برای بهبود موقعیت خود به اقدام‌های گروهی و جمعی دست زنند؟ اینها نمونه‌های سئوالاتی است که از چشمه‌جوشان روان‌شناسی زایشی جاری می‌شوند. یکی از مهمترین اهداف این دیدگاه تأثیر گذاری بر تحولات بزرگ اجتماعی است و سئوالاتی از آن دست در این راستا قرار می‌گیرند.

در توضیح بیشتر مطلب اضافه می‌شود که هر چند مقاله حاضر تا بدین جا بیان و توضیحی تاریخنگونه داشت و بر طبق آن ادعا شد که غرب تحت سلطه روان‌شناسی سازشی بوده و روان‌شناسی بومی جهان سوم بالقوه آهنگ زایشی داشته است و لیکن این سخن هرگز بدان معنا نیست که روان‌شناسی غرب از لحاظ ویژگی کلاً سازشی است و روان‌شناسی بومی جهان سوم کلاً زایشی. واضح است که این مقوله‌ها متداخل در یکدیگرند و یا آنکه همپوشی زیاد با یکدیگر دارند. در صفحات آینده سعی خواهیم کرد که به مواردی از این همپوشی‌ها اشاره کنیم.

تاریخچه روان‌شناسی سازشی

تاریخ بخشی از عالم هستی است که حلل و عوامل گوناگون بر آن حاکمند و این که تنها یک علت در آن ایفاء نقش کند پنداری است که می‌تواند حاصل ساده‌انگاری بیش از حد ما از حوادث و پدیده‌ها باشد تا اینکه بتواند در دایره تنگ فهم ما جای گیرد. (بورینگ، ۱۹۵۰، ص ۷۴۴).

ظهور روان‌شناسی جدید در اواخر قرن نوزدهم از عواملی چند متأثر بود (بورینگ، ۱۹۴۲، ۱۹۵۰، هون شاو، ۱۹۸۷، مورفی و کواج، ۱۹۷۲) که در این میان رشد و توسعه آن در جوامعی که از یکسو به سرعت بسوی صنعتی شدن و از سوی دیگر بسوی شهرنشینی پیش می‌رفتند از مهمترین اینها بود. توسعه مراکز صنعتی در شهرها، هجوم میلیون‌ها نفر از روستائیان در جستجوی کار بدین مراکز، افزایش سطح سواد توده‌ها، رشد شبکه‌های رفاهی اعم از اجتماعی و بهداشتی، گسترش اندیشه دموکراسی و نظام چند حزبی، و به صحنه آمدن و یا سر در آوردن «جوامع مصرفی» از جمله عواملی بودند که بر روان‌شناسی جدید اثر گذاشتند. در این چالش روان‌شناسان نه تنها خود آغازگر تغییر و تحول نشدند و بر رهبری و زهامت آن اثر نگذاشتند بلکه

برعکس عمدتاً به بررسی و تحلیل پی آمدها و آثار مترتب بر این تحولات پرداختند و از حوارض و معالیل آنها سخن بمیان آوردند.

البته، در مقابل این گرایش عمومی، استثناهائی نیز وجود داشته است (مثلاً، هیگر، ۱۹۶۲). از جمله مصادیق بین این استنهاها می توان از پژوهشگرانی یاد نمود که در حوزه فعالیت های علمی خود مرزهای جهان اول و دوم را در نور دیدند (مثلاً، بیگل هول، ۱۹۷۵) و بررسی فرهنگ های جهان سوم و دیگر جوامع را در ادوار تاریخی و جبهه همت خویش قرار دادند (نک، نیزبت، ۱۹۶۲، شنایدرمن، ۱۹۸۸). نیز بهترین نمونه از این نوع بررسی ها، تحقیقات و نوشته های الف) مکلیلاند در زمینه انگیزه پیشرفت (مکلیلاند، ۱۹۶۱، ۱۹۷۱، مکلیلاند و ویتتر، ۱۹۶۹)، و ب) تریاندیس (۱۹۷۱، ۱۹۷۳، ۱۹۸۴) در باره دگرگونی در نگرش ها و توسعه اقتصادی است. این پژوهشگران بال و پر مطالعات خود را بر جوامعی که هنوز تحولات سریع اقتصادی - تکنولوژیکی چهره آنها را دگرگون نکرده بود، گسترانیدند و تواتائی روان شناسی را در ایجاد تحولات کلان اجتماعی به محک زدند. بدین ترتیب، اینان قالب روان شناسی سازشی را، که بستر اصلی روان شناسی غرب بود در هم شکستند و به روان شناسی زایشی روی آوردند.

یک نمونه استثنائی دیگر، که باز در جهت مقابل پژوهش های روان شناسان غربی است، آن دسته از پژوهش ها است که هدف آنها بحث از روابط بین گروهی بطور اهم (تاجفل، ۱۹۸۱، تیلور و مقدم، ۱۹۸۷)، و نفوذ و تاثیر هر یک از دو گروه اقلیت و اکثریت بر یکدیگر بطور اخص، بوده است (مسکویچی، ۱۹۷۶، مسکویچی، ماگنی، و ون آمرا، ۱۹۸۵). به عبارت دیگر هدف از چنین پژوهشهایی کمک به ایجاد تغییر در ساختار جامعه است بدان سان که بتوان به برقراری روابط عادلانه تری در بین گروههای اقلیت و اکثریت اطمینان حاصل نمود (بیلیگ، ۱۹۷۶). باید دانست که علی رغم مطالب فوق هنوز پژوهشهایی از این دست کم و یا نادرند و بطور کلی در حاشیه مسیر اصلی روان شناسی کنونی قرار دارند (تیلور و مقدم، ۱۹۸۷).

علی رغم آنکه مساله ایجاد تحولات شگرف اجتماعی در نوك پیکان روان شناسی غرب قرار نداشته با این وصف از نفوذ و تاثیر آن بر اینکه تغییراتی از این نوع آرام و حتی سریع صورت پذیرند نمی توان غفلت نمود. مثلاً حرکت تندوشتابان جوامع غربی در جهت صنعتی شدن به پیدایش مسائل و مشکلات روانی و اجتماعی فراوانی منجر گردید و روان شناسی، با بسیج امکانات خود،

توانست در حل این مشکلات، و یا عوارض ناگوار نشات گرفته از این پدیده، نقشی مهم و قابل توجه ایفا نماید. بعنوان مثال، پدیده صنعتی شدگی در غرب تنش‌ها و یا فشارهای روانی شدیدی را به دنبال داشته و یکی از هدفهای مهم و مورد نظر روان‌شناسان تشخیص علائم، و ارائه روش‌های موثر در درمان، و یا مبارزه با این گونه اختلالات، بوده است (دارنوند و دارنوند، ۱۹۷۴).

نیز تحولات سریع اجتماعی و تکنولوژیکی ایجاب می‌کرد تا در امر گزینش و اداره خیل عظیم کارکنان نهادها، اهم از دولتی و غیردولتی، به راهبردها و تمهیدات تازه‌ای فکر شود و می‌دانیم که روان‌شناسی به خوبی از عهده این مهم برآمد و بسا که توانست بر شتاب تحولات بزرگ نیز اثر بگذارد. در این باره می‌توان از نیازهای متنوع جنگ‌ها در قرن معاصر، و نقشی که روان‌شناسی در شکل بخشیدن بدین نیازها ایفا کرد، سخن بمیان آورد. مثلاً در بکارگیری نیروی انسانی در این جنگ، نیاز بود تا میزان توانائی ذهنی و ثبات عاطفی داوطلبان ورود بدین نیروها، از طریق آزمون‌های گروهی، مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد و دیدیم که روان‌شناسی انجام این مهم را بخوبی بر عهده گرفت. پرسشنامه احوال شخصی و پورت^۷ (ودورت، ۱۹۲۰)، که از اولین پرسشنامه‌های ارزیابی شخصیت بود (کاپلان و ساکوزو، ۱۹۸۳)، و دو آزمون آلفا^۸ و بتای^۹ ارتش که باز از اولین آزمونهای سنجش استعداد بودند، نمونه‌ها و یا مصادیقی بارز از پاسخ روان‌شناسی بدین نیازهای جنگی می‌باشند (ساملسون، ۱۹۷۷، یرکس، ۱۹۲۱).

دیدگاه سازشی روان‌شناسی غرب در شرایطی کاملاً متفاوت از آنچه حاکم بر جوامع جهان سوم بود شکل گرفت. مثلاً روان‌شناسی تربیتی در غرب عمدتاً پاسخی بود به نیاز اکثریتی که با سواد بودند و اقلیتی که یا در مقوله تیز هوشان و یا در مقوله معلولان ذهنی طبقه بندی می‌شدند. روشن است که روان‌شناسی معاصر بر آیند منطقی جوامعی است که در آن با سواد ریشه کن شده و همه افراد آن تقریباً باسوادند. اما در جهان سوم اصل و قاعده بر بی سواد است و نه با سواد و، بعبارت دیگر، فرایند زندگی روزمره این جوامع بر محور تجارب بی سوادان می‌چرخد تا با سوادان. و شگفت آنکه، علی‌رغم این تفاوت‌های اساسی و بنیادی و یا نیازهای کاملاً متفاوت، دانش روان‌شناسی از جوامع توسعه یافته به جوامع در حال توسعه صادر شده و می‌شود و این مسأله که اصولاً در جهان سوم به چه ضرورت‌ها و یا اولویت‌هایی باید اندیشید اگر از ریشه متفی نباشد حداقل به ندرت به بحث گذاشته شده است (مقدم و تیلور، ۱۹۸۶).

از نظر تاریخی، صدور دانش روان‌شناسی از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه حداقل به دو هدف زیر کمک کرده است: در درجه اول، حفظ و تداوم وابستگی جوامع جهان سوم به قدرتهای صنعتی و در درجه دوم حمایت از رویش و رشد طبقه ای برگزیده و غرب گرا، و یا نوگرا، در بخش مدرن این جوامع - گزیدگانی که از لحاظ فرهنگی همانند و از لحاظ سیاسی وابسته به قدرتهای صنعتی می باشند.

لازم به یادآوری است که اهداف فوق به صورت دایره ای و یا حلقوی تحقق یافته اند (مقدم و تیلور، ۱۹۸۵، ۱۹۸۶). بدین معنی که معمولاً این فرزندان طبقات مرفه و نوگرای جوامع جهان سوم اند که دانش روان‌شناسی خود را در مراکز علمی دنیای صنعتی بدست می آورند. این فرهنگیان پس از آنکه تحصیلات خود را در شهرهایی همانند نیویورک، لندن، و یا پاریس، که منحصر و مجهز به کار در دنیای صنعتی است، به پایان رساندند به بخش مدیون جوامع خود بر می گردند. ساکنان این بخش از جامعه، همانند خود آنان، نیز غرب زده اند بدان سان که از بسیاری جهات با مردم جوامع صنعتی وجه اشتراک بیشتری دارند تا با توده های فقر زده و بیسواد بخش سنتی جوامع جهان سومی خود. روشن است که امکان فعالیت تحصیل کردگانی از این نوع بسیار محدود است و در قلمرو خود فضائی برای جنبش و حرکت ندارند. نتیجه آنکه هر چند روان‌شناسی معاصر از داشتن هر نوع رابطه و تماس با جوامع جهان سوم بدور است اما، در مقابل، سلسله پیوندهای او با مراکز روان‌شناسی دنیای صنعتی بس محکم و استوار می باشد. به همین سبب است که نسلهای بعدی روان‌شناسان جهان سوم همواره در طلب کسب دانش و تجربه به کشورهای صنعتی روی آورده اند.

ملخص کلام آنکه روان‌شناسی غرب در جوامعی پای گرفت که شاهد تحولاتی سریع و شتابان در مسائل اجتماعی و تکنولوژیکی بود. در حالی که این تجربه خاص آن جوامع بود برخی از پژوهشگران آن را قابل تکرار می دانستند و پنداشتند که این تجربه تداوم خواهد یافت. اما این انتظار تحقق نیافت و دیدند که سرعت و اندازه تغییر و تحول در جهان سوم، برخلاف جهان اول و دوم، بسیار کند و کم شتاب است. بر این اساس پژوهشگران علاقمند به تحقیق و کنکاش در مسائل جوامع جهان سوم بر آن شدند تا تحولات کلان را در این کشورها، از طریق روان‌شناسی زایشی، بوجود آورند. باید دانست که علی رغم همه این کوششها، اولاً هنوز دانش روان‌شناسی زایشی

بدین کشورها وارد نشده است. و ثانیاً آنکه مساله ادامه صدور دانش روان‌شناسی سازشی به کشورهای جهان سوم، با توجه به عمق روابط و یا وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی آنان با قدرتهای جهان صنعتی، بخوبی قابل درک می‌باشد.

زمینه‌های رویش روان‌شناسی زایشی در جهان سوم

رویش و رشد روان‌شناسی معاصر در جهان سوم در دو مرحله زیر قابل بررسی است: مرحله اول به زمان صدور روان‌شناسی سازشی از کشورهای پیشرفته به کشورهای در حال توسعه بر می‌گردد، و این وضع تا حدود زیادی تحت تاثیر علائق مستعمراتی حاکم بر روابط ملت‌های پر قدرت و کم قدرت بوده است (التبک و کلی، ۱۹۷۸، کومار، ۱۹۷۹، مقدم و تیلور، ۱۹۸۵). مرحله دوم، که امید به تحقق آن در کشورهای جهان سوم بسیار است، به موضوع بومی کردن و تقریت و تحکیم روان‌شناسی زایشی مربوط می‌شود.

در گذر و یا گذار از مرحله اول به مرحله دوم است که مساله همخوانی روان‌شناسی غرب با نیازهای جوامع جهان سوم سخت زیر سؤال رفته است (بلک لر، ۱۹۸۳، کانلی، ۱۹۸۵، مقدم و تیلور، ۱۹۸۶، ۱۹۸۷، سینها، ۱۹۸۶، سینها و هولتسمن، ۱۹۸۴). زیرا محققان و پژوهشگران در این که تحقیقات روانی در جهان سوم همان دستاوردها و نتایجی را بیار می‌آورد که روان‌شناسی غرب آورده است شک و تردید فراوان کرده‌اند (باند، ۱۹۸۸). بعنوان مثال، امیر و شارون (۱۹۸۷) بر آنند که یافته‌های اصلی تحقیقات انجام شده در زمینه‌های ادراک، تعامل، پوشش گروهی، نگرش، و مدرکات^۱ بهیچوجه قابلیت تعمیم و یا تکرار به پهنه فرهنگ‌های دیگر را ندارد. اینان اضافه می‌کنند که این نتیجه‌گیری حتی در موارد زیر نیز صدق داشته است: (۱) در موردی که جامعه آماری تحقیق (اسرائیل) جامعه‌ای صنعتی است و به جوامع غربی بیشتر شباهت داشته است تا با بسیاری از جوامع جهان سوم، و (۲) در موردی که آزمودنی‌های تحقیق مشابه و یا، به عبارت دقیق‌تر، همگن بوده‌اند (دانشجویان).

از این گمان نیز بهره‌زیم که مساله عدم صدق نتایج و یا دستاوردهای روان‌شناسی غرب در باره جوامع جهان سوم، حاکی از یک نظر فردی و یا صدائی کم‌طنین و بی‌جوهر باشد. چنین نیست بلکه پدیده‌ای است که امواج آن را در روان‌شناسی جهان اول (کول، ۱۹۸۴، راسل،

۱۹۸۴، واگنر، ۱۹۸۶) و جهان دوم (کانلی، ۱۹۸۲، جاهد، ۱۹۸۳) نیز به هیان می توان دید. این مساله، یعنی درست نبودن استفاده از یافته های روان شناسی غرب در کشورهای جهان سوم از یکسو، و علاقه به گزاردن روان شناسی زایشی به جای روان شناسی سازشی از سوی دیگر، در واقع جزئی از اجزاء متشکله یک مجموعه بزرگ دیگرند که موارد زیر از آن جمله اند: ۱) ارزیابی مجدد در جهان شمولی علوم اجتماعی، ۲) دوباره نگری در نقشی که تعلیم و تربیت در رشد و توسعه ملی ایفا می کند، و ۳) بصورت کلی تر، تجدید نظر ژرف در مفهوم «رشد و توسعه». ذیلاً به ترتیب پیرامون هر یک توضیحاتی ارائه می گردد:

ارزیابی مجدد در جهان شمولی علوم اجتماعی

اول، اندیشه تجدید نظر در جهان شمولی علوم اجتماعی و نگرانی از سلطه جهان اول، در تولید و توزیع این علوم، تنها از کشورهای جهان سوم سرچشمه نگرفته است بلکه تعداد زیادی از کشورهای جهان دوم نیز در این باره با آنان هم داستان بوده اند. بعنوان مثال، بازتاب این نوع نگرانی را می توان در کوشش های پژوهشگرانه برخی از محققان کانادایی، دائر بر پایه گزاری گونه هائی از انسان شناسی (سویت، ۱۹۷۶)، جامعه شناسی (کونز، ۱۹۷۵)، و روان شناسی، (می رز، ۱۹۷۰) که کاملاً جنبه بومی دارند و آزاد از تسلط علوم اجتماعی متداول در ایالات متحده آمریکا می باشند، می توان بخوبی ملاحظه نمود. با مروری بر نوشته های این محققان می توان بدین نتیجه رسید که مقاومت در برابر سلطه هام آمریکا در تولید و پخش دانش ها، و اطلاعات منشعب از علوم اجتماعی، بیشتر به ادکه سیاسی بوده است تا ملاحظات علمی صرف. (بعنوان مثال، نک، سایمتز، ۱۹۷۵).

دوباره نگری در نقش تعلیم و تربیت بصورت عاملی تعیین کننده در رشد و توسعه ملی

دوم، بحث و گفتگویی که هم اکنون در مساله کاربرد یافته های روان شناسی غرب در مورد جوامع جهان سوم بر سر زبانها است ریشه در مساله مهم دیگری دارد و آن نقد و نقض وجود رابطه مستقیم بین تعلیم و تربیت در رشد و توسعه ملی است. (بلوگ، ۱۹۶۸، در، ۱۹۷۶). در حال

حاضر آن نظر سنتی، که تعلیم و تربیت بیشتر الزاماً به تولید بیشتر منجر می‌گردد، سخت مورد سوال قرار گرفته، (لیتل، ۱۹۸۳)، و یا در عام بودن آن تردید جدی شده است. بر طبق گزارش مهم و مفصل دُر (۱۹۷۶)، که تحت عنوان بیماری مدرک گرائی^{۱۱} انتشار یافته و نیز پژوهندگانی که متأثر از این گزارش بوده‌اند (مثلاً آکسنم، ۱۹۷۰)، اصولاً ایجاد نظام‌های آموزشی در کشورهای جهان سوم، بر اساس الگوهای غربی، نه تنها کمکی بدین کشورها نمی‌کند، بلکه مانهی است جدی بر سر راه رشد سازنده آنان. با توجه به محوری بودن نقش روان‌شناسی در نظام‌های آموزشی هر سه جهان، در ارزیابی مجدد از نحوه رابطه بین آموزش و توسعه ملی ارزش و اهمیت علم روان‌شناسی هرگز نباید مورد تغافل قرار گیرد.

بسیوی برداشتی نو از مفهوم رشد و توسعه

سوم و مهم‌تر از همه آنکه، مساله خطیر کاربرد روان‌شناسی غرب در جهان سوم، تنها با توجه به میزان تجارب رشد و توسعه در این کشورها از یکسو، و تلاشهایی که اخیراً برای دستیابی به بینشی جدید از این دو مفهوم (یونسکو، ۱۹۸۲) بعمل آمده است امکان پذیر می‌باشد. بر همه روان‌شناسان است که بر این مفهوم نو و در حال تکوین، و نیز بر آثار و استنباطهای مترتب بر آن، وقوف یابند و خود را برای نقش محور گونه‌ای، که روان‌شناسی در فرایند رشد و توسعه ایفا خواهد کرد، آماده نمایند. همین جا باید اضافه کنیم که اندیشه بدیع تاکید بر نقش روان‌شناسی در فرایند رشد و توسعه، عمدتاً از سوی جامعه‌شناسان پیش‌کشیده شده است و نه روان‌شناسان. بنابراین به روان‌شناسان باید یادآوری کرد تا از اهمیت این نقش محوری دانش خود از یکسو، و اثر تعیین‌کننده آن بر رشد و توسعه روان‌شناسی زایشی از سوی دیگر، آگاه گردند.

مفهوم رشد، بدان گونه که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مطرح بود، اگر هم اکنون طرد نشده باشد حداقل مورد ارزیابی مجدد قرار گرفته است. در آن زمان، رشد و توسعه تنها تحولات اقتصادی را در بر می‌گرفت. گاه نیز محدودتر از این بود و صرفاً بر میزان افزایش در تولید ناخالص ملی و یا در آمد ملی، چه بصورت مطلق و چه در مقیاس درآمد سرانه (دیوید، ۱۹۸۶)، اطلاق می‌گردید. اما در سال‌های اخیر بسیاری از پژوهشگران از ملیتها و زمینه‌های سیاسی متفاوت (برنشتاین، ۱۹۷۳، بیورو، ۱۹۷۸، لاتوشه، ۱۹۸۶، رابنسن، ۱۹۷۹، راکس بارا،

۱۹۷۹، سی رز و جی، ۱۹۷۱ و وولزیر و دُسوزا، ۱۹۸۰) بر این مفاهیم تنگ و محدود خورده گرفته و آنها را مورد نقد و تقض قرار داده اند. در آمریکا شورایی بررسی مسائل توسعه در کشورهای ماوراء بحار^{۱۲} سلسله نوشته های جدیدی را، تحت عنوان «آمریکا و دورنمای سیاست آن در جهان سوم»، منتشر کرد و علاقه خود را به بازنگری و تجدید نظر در این مفاهیم بر ملا نمود. (مثلاً، نک، لويس و کالاب، ۱۹۸۶).

منتقدان، حلی رخم دیدگاههای گوناگون سیاسی (مثلاً، مقایسه کنید لاپین و ریچتا، ۱۹۸۲، را با لويسر، ۱۹۸۲)، همگی بر این باورند که در مساله رشد و توسعه بیشتر به مردم باید اهمیت داد تا به «کالا و سرمایه» (گولت، ۱۹۶۸، هریسن، ۱۹۸۰). مفاهیم مرکبی از قبیل «رشد و توسعه مردم گرا»، «خوداعتمادی»، و «نیازهای اساسی» را میتوان پژوهشی از این طرز تفکر دانست (الچانیا، ۱۹۸۲). آنان که در موضوع رشد و توسعه قلم می زنند، بصورت فزاینده بر فرایندهای روان شناسی تکیه و تاکید می کنند، هر چند از نقش بالقوه روان شناسان در دستیابی به رشد و توسعه ملی صریحاً سخنی به میان نمی آورند. لذا سیرز (۱۹۷۲، ص ۲) معترضانه می پرسد: «چرا رشد و توسعه را صرفاً با مفهوم اقتصادی در هم آمیزیم؟» و در ادامه سخن می گوید: «رشد و توسعه، یعنی ایجاد شرایط لازم برای درک و فهم شخصیت بشر». دونالد سن (۱۹۷۳ صفحه ۸۰) می نویسد: «رشد و توسعه... یعنی ایجاد تغییرات مناسب در اساس و بنیان نگرش ها و نهادها...».

در حال حاضر بحث از رشد و توسعه (لويسر، ۱۹۸۲)، مفاهیم روان شناسانه ای را چون: نگرش (دونالد سن، ۱۹۷۳)، شخصیت (سیرز، ۱۹۷۲)، هویت، غرور، حرمت نفس، و «یکی بودن» را نیز در بر می گیرد و همین مفاهیم اند که در واقع با مشارکت مردم در فرایند رشد، ارتباطی تنگاتنگ دارند. جیلیس، پرکینز، رومر، و اسناد گراس (۱۹۸۳)، نویسندگان کتاب ارزشمند اقتصاد رشد و توسعه^{۱۳} بر آنند که کلید اصلی توسعه اقتصادی در آن است که آحاد مردم در جریان تغییر و تحول در ساختار کشور خویش قرار گیرند و فعالانه در آن مشارکت نمایند (صفحه ۸). مشارکت مردم در رشد و توسعه یک کشور جهان سومی همچون هندوستان می تواند نوهی چالش^{۱۴} و یا مبارزه طلبی از لحاظ سیاسی (آروارا، ۱۹۸۹)، آموزشی، (قرناندز، ۱۹۸۱)، و عملی تلقی گردد (رامدر، لالیثا، کائورا، و ورما، ۱۹۷۰). در مساله مشارکت مردمی، عواملی از

قبیل انگیزه، نگرش، مدرکات، و خود ادراکی نقشی بس تعیین‌کننده بر عهده می‌گیرند. ملخص کلام آنکه در مفهوم جدید رشد و توسعه فرایندهای روان‌شناسی از نقش محوری برخوردار می‌باشند. به عبارت دیگر، توفیق پروژه‌ها و طرح‌های رشد و توسعه، بطور روز افزون، در گرو استفاده از یافته‌های دانش روان‌شناسی است. این نیاز سبب شده تا برای روان‌شناسان جهان سوم فرصتی پیش آید تا نوعی روان‌شناسی را، که جنبه کاربردی بیشتری داشته باشد، پایه‌گذاری نمایند. این گونه روان‌شناسی به جنبه‌های عمومی رفتار بیشتر عنایت دارد تا به موارد ریز و یا بسیار اختصاصی آن. و مهمتر آنکه این روان‌شناسی از مقله روان‌شناسی سازشی نیست و هر چند ممکن است که هنوز از نظر دستاوردهای عملی کاملاً زایشی نباشد اما در اهداف خود مطمئناً چنین است.

روان‌شناسی: مورد هندوستان

هدف روان‌شناسی زایشی آن است که در ایجاد تحولات اجتماعی پیشگام شود، بر شتاب آنها بیفزاید، و بر مسیر آینده اعمال رهبری نماید. مثلاً یکی از دل‌مشغولیهای روان‌شناسی زایشی آن است که چگونه می‌توان با مدرنیزه کردن بخش کشاورزی در کشورهای جهان سوم و گردآوری میلیون‌ها کشاورز حول این محور، از هجوم تاسف‌بار آنان از نواحی روستائی به مناطق شهری جلوگیری نمود و به راه حل مناسبی دست یازید. باید دانست که هند از جمله کشورهای معدود جهان سوم است که علامت ظهور روان‌شناسی زایشی در آن بیش از هر جای دیگر بچشم می‌خورد. مورد هندوستان، در میان کشورهای به اصطلاح جهان سوم، از آن رو حائز اهمیت است که این کشور در بهره‌برداری از امکانات بومی خویش، به منظور ایجاد و رشد دانش روان‌شناسی، بیش از دیگر کشورها موفق بوده است. این ادعا را می‌توان، با توجه به کثرت پژوهشهای انجام شده در این زمینه تأیید نمود. (گنگولی، ۱۹۷۱، میترا، ۱۹۷۲، پاریک، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، رامالینگاسوامی، ۱۹۸۰، سینها، ۱۹۸۶، کمپسیون بورسهای دانشگاهی، ۱۹۸۲). این سخن بدین معنی نیست که دانش روان‌شناسی در هند رشدی آرمانی داشته است (پاریک، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱) بلکه مهم است بدانیم که در این کوششها همواره خود مردم و رشد و پیشرفت آنان مد نظر بوده و در واقع همین مساله است که برای مشارکت روان‌شناسان در امر رشد و توسعه ملی فرصتی

مهم فراهم نموده است. روشن است که این مشارکت نیز، بنوبه خود، توانسته است بر دانش روان شناسی اثر بگذارد و آن را تحت نفوذ قرار دهد. «علم روان شناسی بخاطر توانائیش، در ایجاد، رشد، و پیشرفت ملی و نیز تحولات اجتماعی توانست خود را از ورطه سکون و ایستائی برهاند.» (سینها، ۱۹۸۶، صفحه ۶۵).

هر چند که میزان پیشرفت روان شناسی بومی در هند چندان چشمگیر نیست، ولی (آدیر، ۱۹۸۹) توجه پژوهشگران هندی به مسائل و معضلاتی همچون فقر، رشد انفجار گونه جمعیت، و دیگر گونیه‌های اجتماعی خبر از تکوین این نوع از روان شناسی می دهد. در این کشور تعداد پژوهشهای مربوط به تنظیم خانواده و جمعیت به هزاران می رسد (پاریک و رائو، ۱۹۷۴). در مورد عوارض و تبعات ناشی از فقر نیز تحقیقات فراوانی در شرف انجام است (موثایا، ۱۹۸۲، سینها، تری پاتهی، و میثرا، ۱۹۸۲). گر چه به تحولات اجتماعی کمتر توجه شده، با این وصف پژوهشهایی که مسائل اجتماعی - روانی روستاها را دنبال کرده و می کنند (مثلاً سینها، ۱۹۷۴) خبر از دستاوردهائی می دهند که واجد جنبه های کاربردی مثبت و مفید می باشند. از بررسی دستاوردها و نتایج پژوهش های انجام شده از این نوع در هند، آمریکای جنوبی، و دیگر نقاط دنیا (رك، الن، ۱۹۷۰، مارین، ۱۹۷۵) می توان به یک «تم» و یا اصل مشترك رسید و آن مساله «خودپاری» و یا پیشگام شدن مردم در حل مسائل و مشکلاتی است که با آنها مواجهند. این گونه پروژه ها، علاوه بر آنکه آثار و پی آمدهای روانی مطلوبی را بدنبال دارند، امکان توفیق در آنها از پروژه هایی که مجری آنها غیربومیان بوده اند بیشتر می باشد. این سخن بدان معنی است که در برنامه ریزی های مربوط به رشد و توسعه مشارکت مردم یک ضرورت است و بنا براین بیش از پیش باید گسترش یابد.

از سوی دیگر، تحقیق در قلمرو فقر، نفع متقابل روانشناسان را در هر یک از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه تامین می نماید. زیرا از این طریق می توان به تفاهم و همکاری بیشتر از یکسو، و مبادله اطلاعات از سوی دیگر دست یازید. این گونه مطالعات و تحقیقات، که در دهه ۱۹۷۰ در هند به افزایش بی سابقه ای دست یافت، بدون شک متاثر از پژوهشهایی بود که در آمریکای شمالی پیرامون مسائل و مشکلات اقلیت فقیر و محروم آن کشور صورت گرفته اند. با این وصف گستردگی و خطیر بودن معضل فقر در هند احتمالاً موجب شده باشد تا پژوهشهای مربوط

به مساله مذکور در این کشور ابعاد وسیعتری بخود بگیرد و یا بهتر و بیشتر شکافته شود. مثلاً پژوهشگران هند، علاوه بر شناسائی عوارض و تبعات ناگوار فقر، و آگاهی بر طیف وسیعی از فرایندهای شناختی، ادراکی، و انگیزشی، بر این نکته نیز وقوف یافتند (رك، سینها و دیگران، ۱۹۸۲) که تغییر در یکی از جنبه‌های زندگی افراد فقیر ممکن است پی آمدهای نامطلوب و غیر منتظره‌ای را در دیگر جنبه‌ها بدنبال داشته باشد. بعنوان مثال، سینها (۱۹۷۷) به پدیده‌ای^{۱۵} اشاره می‌کند که بر طبق آن کودکان محرومی که به مراکز آموزشی «بهتر» انتقال یافته‌اند نه تنها به عملکرد تحصیلی بهتری دست نیافته‌اند که اُفت نیز داشته‌اند. چنین به نظر می‌آید که تلاش در بهسازی تنها یک جنبه از زندگی این نوع کودکان، بدون آنکه اقدامی در جهت بهبود شرایط عمومی زندگی آنان بعمل آید، نه تنها به تغییری مطلوب نمی‌انجامد که ممکن است اثر معکوس نیز داشته باشد.

از پژوهشهایی که پژوهشگران هند در قلمرو فقر انجام داده‌اند می‌توان بدین نتیجه رسید که این پژوهشها عموماً بر مجموعه عوامل و یا کلیت زندگی طبقات فقیر تاکید دارند و متغیرهای روانی در ارتباط با این کلیت و «همه‌جانبه‌گی» باید مدنظر باشند، و نه تنها در ارتباط با بخش آموزش و یا تعلیم و تربیت رسمی. درست است که بخش آموزش حوزه‌ای مهم از حوزه‌ها است اما به احتمال بسیار بالا نه مهمترین حوزه‌ای که طبقات فقیر طعم تلخ محروم بودن از آن را می‌چشند. به هر صورت آن اقدامات اصلاحی که آموزش کانون اصلی آنها باشد هرگز به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. این استنتاج با نتایج یاس آوری که از یکی از برنامه‌های معروف آمریکائی^{۱۶} در این باره بدست آمد هم‌آهنگی دارد. هر چند محققان بر شیوه ارزیابی این برنامه (مثلاً، مجمع‌فراگیری و ستینگهاوس)^{۱۷} خورده گرفته‌اند با این وصف در این که برنامه مذکور در وصول به اهداف اولیه خود ناموفق بوده است نمی‌توان تردید نمود. پژوهش و تحقیق در مساله فقر از حوزه‌هایی است که محققان کشورهای توسعه یافته می‌توانند از تجربیات همکاران خود در جهان سوم سود جویند. متأسفانه تاکنون مبادله این تجارب فراگیر نبوده و تنها در مقیاس بسیار محدود صورت گرفته است.

حلی رغم آنکه دانش روان‌شناسی در جهان سوم، دارای رشدی نسبتاً سریع بوده اما بر روان‌شناسی غرب اثری نداشته است و روان‌شناسی غرب همانند گذشته از کشورهای توسعه یافته بسوی کشورهای در حال توسعه جریان و یا حرکتی یکطرفه داشته است. تنها استثنا پژوهش‌های

مربوط به روان‌درمانی در جهان سوم است که به دلیل همسویی آنان با دیدگاه روان‌شناسی سازشی غرب مورد توجه و یا حتی بهره‌برداری قرار گرفته است. بعنوان مثال، فواید درمانی یوگا (گل هورن و کیلی، ۱۹۷۲)، و مراقبت‌های خاص روحی^{۱۸} (اسمیت، ۱۹۷۶) به منظور استفاده از آنها در بافت جوامع صنعتی مورد مطالعه قرار گرفته و از ستهای درمانی شرق نیز بهره‌برداری شده است. یکی از موارد تازه در تاثیر روان‌شناسی شرق بر غرب، استفاده از داستانهای سنتی ایرانی بعنوان یک وسیله درمانی است. این روش درمانی، که در آلمان غربی و توسط یک درمانگر ایرانی ابداع شده، توانسته است از شرق به غرب «صادر» گردد (پزشکیان، ۱۹۸۷).

شاید این مساله که تاثیر شرق بر غرب بیشتر در مسائل مربوط به روان‌درمانی است تا روان‌شناسی اجتماعی، مساله‌ای کاملاً تعجب‌آور باشد. زیرا احتمالاً در بسیاری دیگر از جوامع دنیای سوم، زمینه‌ها و مسائل روان‌شناسی کلاً تحت الشعاع روان‌شناسی اجتماعی اند (سینها، ۱۹۸۶، صفحه ۸۹). بدین سان و علی‌القاعده روان‌شناسی اجتماعی جهان سوم، بیش از دیگر زمینه‌ها، می‌توانست در کشورهای جهان اول و دوم مطرح و یا از سوی آنان به وام گرفته شود. ولی حقیقت آن است که از آغاز حرکت بسوی برخوردار شدن از یک روان‌شناسی اجتماعی بومی در جهان سوم، زمان چندانی نمی‌گذرد. زیرا با توجه به نفوذ و یا صدور اصول و مبانی روان‌شناسی اجتماعی غرب به اکثر کشورهای جهان سوم و رواج آن در این کشورها می‌توان بدین باور رسید که روان‌شناسی اجتماعی در این کشورها تا کنون آن اندازه رشد نکرده و یا آتقدیر بارور نشده که بتواند مورد استفاده پژوهشگران غربی قرار گیرد. اما این مساله در مورد روان‌درمانی صادق نیست زیرا قدمت سنت‌های مربوط به این گونه از روش‌های بومی درمان و یا معالجه در اغلب کشورهای جهان سوم بالغ بر هزاران سال می‌باشد (مثلاً، رگ، به بحثی که کاکار، ۱۹۸۲، در باره سنت‌های درمانی در هند ارائه داده است).

هم‌اکنون، علامت نوید بخشی از بلند بودن ستاره اقبال روان‌شناسی زایشی در کشورهای جهان سوم، بویژه کشورهایی همچون هند، بچشم می‌خورد. افزون بر این، روان‌شناسان هر سه جهان بیش از پیش خود را در بحث و جدل پیرامون مساله «بین‌المللی شدن» روان‌شناسی درگیر می‌بینند و این حرکتی است حائز اهمیت که باید مورد تشویق قرار گیرد. البته روان‌شناسان غرب نیز می‌توانند در جهت سرعت بخشیدن به این روند گامهای موثر و عملی بردارند. اختصاص

نشستی کوچک تحت عنوان «روان‌شناسی در کشورهای در حال توسعه جهان» از سوی گردهمایی بزرگ انجمن روان‌شناسی آمریکا^{۱۹} در سال ۱۹۸۸، که در شهر آتلانتا واقع در ایالت جورجیا برگزار گردید، نشان از آن دارد که روان‌شناسان آمریکا در این راه پیشگام شده‌اند و بهر صورت نیاز به برپائی گردهمایی‌ها و نشست‌هایی از این گونه شدیداً احساس می‌شود. شاید هم وقت آن باشد که انجمن روان‌شناسی آمریکا در درون خود، شاخه‌ای را تحت عنوان «روان‌شناسی در کشورهای در حال توسعه» تاسیس نماید.

استنتاج‌ها و تلویحات حاصل از رشد و رویش دیدگاه زایشی در روان‌شناسی

رشد و رویش روان‌شناسی زایشی احتمالاً روان‌شناسان غربی را بر آن خواهد داشت تا بر نقش اساسی خویش در آغازیدن تحولات اجتماعی و شتابنده کردن حرکت آنها به وقوف بیشتری دست یازند. پذیرش چنین نقشی از جانب روان‌شناسان، بنوبه خود، آثاری بس مهم بر دانش روان‌شناسی بر جای خواهد گذاشت که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول، ورود روان‌شناسان به صحنه دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی، درگیر شدن حتمی آنان را با صاحبان قدرت به دنبال خواهد داشت. زیرا هر تغییری در سطح جامعه متضمن دگرگون کردن وضع موجود است و چنین وضعی در جهت منافع، و یا خوش آیند صاحبان قدرت نیست. روشن است که این عالمان روان‌شناس و یا فراخوانان بالقوه تحولات اجتماعی، که دارای اهداف مشخص سیاسی خواهند بود، از خطر تهاجم و مخالفت صاحبان قدرت در امان نخواهند بود و تقابل آنها با قدرتهای حاکم امری اجتناب ناپذیر می‌باشد. مطلب فوق تا حد زیادی مبین این حقیقت است که چرا بحث از مسائل روان‌شناسی در جهان سوم، اغلب صبغه سیاسی بخود می‌گیرد (مثلاً، سینها و هولتسمن، ۱۹۸۴) و چرا روان‌شناسان، و یا بطور کلی متخصصان علوم اجتماعی، در برخی از این کشورها، و بطور مشخص کشوری چون شیلی، (لندااستریت، ۱۹۸۴) به شدت سرکوب می‌شوند. در چنین روندی لازم است که: الف) در نحوه و چگونگی برخورد بین عالمان روان‌شناس و صاحبان قدرت هر سه جهان آگاهی هوشمندانه تری نشان داده شود، و ب) در معنا و مفهوم رشد و توسعه و این که متعلق «رشد و توسعه دقیقاً چیست» دقت بیشتری

مبذول شود و دیدگاه‌هایی متفاوت اتخاذ گردد.

بحث و کنکاش در باره رشد و توسعه ملی ناگزیر بدین سؤال منتهی خواهد شد، که: چه چیز باید توسعه یابد؟ ناگفته پیداست که جواب این سؤال از دیدگاه گروه‌های مختلف متفاوت خواهد بود. زیرا گروه حاکم و صاحب قدرت اولویت را به مواردی می‌دهد که به تمرکز بیشتر قدرت و در نتیجه تحکیم موقعیت بیشتر آن گروه بیانجامد. و گروه‌های مخالف، اولویت رشد و توسعه را در قالب سیاست‌هایی، که تعیین‌کننده تقسیم قدرت و توزیع عادلانه درآمدها باشد، قابل توجیه می‌بینند. این تغییر جهت، که تأکید بر رشد مردمی را به جانشینی تأکید بر رشد اقتصادی بر می‌گزیند، مسائل حادی را در حیطه رفتار و یا برخورد با افراد جامعه مطرح می‌سازد. مثلاً آیا کلیه افراد، بعنوان جامعه انسانی، دارای ارزش یکسانند؟ با چه معیار و مبنایی می‌توان به افرادی که واجد استعداد‌های معینی هستند امتیاز داد؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری از این قبیل نشان از طرح مسائل بنیادی مربوط به حقوق بشر دارند. این سخن در واقع بدان معنی است که با ورود روان‌شناسان به صحنه برنامه‌های رشد و توسعه بر آن تصور قلط که بحث از حقوق بشر در پژوهش‌های روان‌شناسی جایی ندارد خط بطلان کشیده می‌شود و ارزش خود را در مجموعه مباحث روانی بدست می‌آورد (مقدم و کسانویچ. زیر چاپ).

دوم، علاقه روان‌شناسان به تحولات اجتماعی آنان را بر آن خواهد داشت تا توجه خود را به عوامل روانی، اهم از عوامل تسهیل‌کننده و یا بازدارنده، معطوف دارند. انعکاس و یا بازتاب این توجه را می‌توان در آثار روان‌شناسان کشورهای جهان سوم در آسیا (مثلاً، سینها، ۱۹۸۶)، آفریقا (ادبی، ۱۹۷۵)، و آمریکای جنوبی (آردیلا، ۱۹۸۳، دیاز - گرو، ۱۹۷۷)، و همچنین نوشته‌های روان‌شناسان جهان اول و دوم به عیان ملاحظه نمود. (بلک لر، ۱۹۸۳). این سخن تلویحاً بدان معنی است که روان‌شناسان آرام آرام در مسیر شناسایی آن دسته از عوامل روانی که در شتابندگی و یا کندگی چرخ دگرگونیه‌ها در جوامع کنونی ضرب ایفاء نقش می‌کنند گام بر دارند. مثلاً، آن عوامل روانی که اکثریت معتاد از ساکنان جهان غرب و بویژه مردم آمریکای شمالی را بر آن داشته تا در وضعیت «ساکن» بی‌تحرك، و فاقد هر گونه امکانات رفاهی و حتی در زیر خط فقر روزگار بگذارانند، کدامند؟ آیا اثرات سوء روانی ناشی از پاداش‌های صوری و اعتباری^{۲۰} نمی‌تواند یکی از این موانع بحساب آید؟ تحقیقات تجربی اخیر نشان می‌دهد، مادام که گروه‌های

محروم به دامان گروه‌های مرفه و ممتاز پناه می‌برند احتمال اقدام آنان، یعنی گروه‌های محروم، به ایجاد تحولات اجتماعی بسیار اندک است (رایت، تیلور، و مقدم، ۱۹۹۰). آیا آنان‌که به تحولات اجتماعی امید بسته‌اند می‌دانند که چگونه با مشکلات نشأت گرفته از این پدیده برخورد کنند؟ علاقه به حصول تحولات اجتماعی بناچار سبب خواهد شد که روان‌شناسان بگونه‌ای جدی‌تر به این مسائل بپردازند.

سوم، دیدگاه روان‌شناسی زایشی به معنی دقت و امعان نظر بیشتر در بازشناسی همه عوامل موثر بر پدیده تغییر و تحول است که مسائل و فرایندهای روانی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی اندکی از آن بسیارند. در این جدل مردم‌شناسان اجتماعی وارد شده و اظهار نظر کرده‌اند که تغییر در برخی موارد (مثلاً، امور مذهبی) کندتر از برخی حوزه‌های دیگر (مثلاً، امور اقتصادی) رخ می‌دهد. بعنوان مثال، تی بی (۱۹۸۵) در نگاه خود به دیانت اسلام، بعنوان یک نظام فرهنگی بر آن است که این نظام در مساله عقب ماندگی کشورهای خاور میانه نقش داشته است. درست است که در بخش اقتصاد این کشورها دگرگونی‌هایی رخ داده است اما در بخش نگرش‌ها و ارزش‌ها چنین نیست زیرا اسلام مانعی بر سر راه آن بوده است**.

این مساله، یعنی اختلاف در کندی و شتاب بین
 ** اینگونه اظهار نظرها بیشتر مایه و پایه در تعصب و تلقین دارند تا تفکر و تحقیق. اگر منظور از پیشرفت، رشد و تعالی علمی - در معنی وسیع کلمه - است که، به گواهی تاریخ، تمدن بشری و امداد اسلام است و به قول گوستاو لیبون: «تا مدت پانصد سال مدارس اروپا روی کتب و مصنفات مسلمین دایر بود و همانها بودند که اروپا را از لحاظ علمی و عمل و اخلاق، تربیت کرده داخل در تمدن نمودند. ما وقتی که به تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان نظر می‌افکنیم می‌بینیم هیچ ملتی نیست که در این مدت کم بیشتر از آنها ترقی کرده باشد... نفوذ اخلاقی... اسلام... اروپا را... داخل در طریق آدمیت نمود... دروازه علوم و فنون و فلسفه را... به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال استاد، ما (اروپائیان) بودند.» (تمدن اسلام و عرب، ص ۷۵۱ تا ۷۵۴، به نقل از علی پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، تالیف زین العابدین قربانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۹ تا ۲۰).

و اگر منظور از پیشرفت، تجدید نظر در نگرشها و گرایشها است چگونه می‌توان این ادعا، بلکه اتهام را با توجه به تجربه ایران اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ و رویدادهای اخیر در دو کشور اسلامی دیگر، یعنی سودان و الجزایر، اثبات نمود؟ چگونه می‌توان اسلام را «مانعی بر سر راه ارزش‌ها و نگرش‌ها» دانست در حالیکه، لااقل در انقلاب اسلامی ایران، بیشترین و عمیق‌ترین دگرگونی‌ها در این دو زمینه رخ داده است؟ البته ممکن است منظور این «عالمان» از تغییر، مطلق تغییر نباشد بلکه به آن تغییری می‌اندیشند که در جهت جذب و پذیرش ارزش‌های فرهنگی آنان از سوی دیگر فرهنگها، و از جمله مسلمانان، باشد که در این صورت سستی و بی‌پایگی این نظر در چنان حدی از وضوح است که نیازی به رد و نقض ندارد. با کدام «روسیفیدی» فرهنگی و با وجود آن همه «ورق سیاه» در خریطه و یا جریده رفتار خویش دم از چنین داعیه‌ای بزرگ می‌زنند؟!

دگرگونیهای فرهنگی و غیر فرهنگی، از جمله هدف های طراحی شده برخی از پروژه های تحقیقی انجام شده در جهان سوم بوده است (مثلاً، نک، «آزمایش بارپالی» که راجع به توسعه اجتماعی در هند می باشد - فریزر، ۱۹۶۸). «تم» و یا موضوع اصلی این پروژه های تحقیقی بررسی چگونگی دگرگونی در نگرش ها، مدرکات، مهارت های اجتماعی، و رفتار گروهی و نحوه ارتباط آنها با فعالیت های افراد در زمینه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی بوده است.

این نکته بخصوص از نظر دور نماند که، در مساله رشد و توسعه ملی، تسریع در روند تحولاتی از این نوع از ارزش و اهمیت بسیار بالائی برخوردار می باشد. زیرا، در بعضی موارد، ممکن است اقدامات اولیه ای که در راه دگرگونی زیر بنای اقتصادی جامعه صورت گرفته با موفقیت به پیش رود، ولی هنوز، به دلیل عدم تغییر و تحول در ساختار مسائل روانی - اجتماعی، شاهد پیشرفت های اساسی و بنیادی نباشیم. بعنوان مثال، اکثر کشورهای تولید کننده نفت دریافته اند که، علی رغم توانائی آنان به ایجاد دگرگونی های مهم در ساختار تکنولوژیکی و اقتصادی جوامع خویش، در ایجاد تغییر، و یا حداقل هماهنگ کردن سرعت تحولات اقتصادی و روانی، (همچون نگرشها، ادراکات، و ارزشها) در میان مردم ناموفق بوده اند. پدیده فوق که از تفاوت در میزان تغییر و دگرگونی در دو قلمرو مسائل روانی و اقتصادی خبر می دهد، از دید محققان بدور نمانده و در روند توسعه و پیشرفت جوامع، مورد تأکید و توجه آنان بوده است (پونسکو، ۱۹۸۲). اثر و یا نتیجه عملی این پدیده بر جریان اصلی روان شناسی آن است که نه تنها اهمیت کلیدی مسائل روانی را باید مد نظر قرار داد بلکه از میزان سرعت و شتاب تغییرات روانی، در مقایسه با تحولات اقتصادی و دیگر حوزه های کلان، نیز نباید غافل ماند.

چهارم، توجه به دگرگونیهای اجتماعی موجب شده است تا شکاف های عمیق موجود بین شرایط زندگی بخشهای قدیم و جدید، در کشورهای جهان سوم، نیز کانون توجه و دقت قرار گیرد. روان شناسی سازشی، به دلیل صدور و یا سرازیر شدن آن از غرب به کشورهای جهان سوم، بیشتر بر بخش جدید این کشورها متمرکز بوده و اثر چندانی بر بخش سنتی این جوامع نداشته است. پیدایش و رویش روان شناسی بومی در جهان سوم راه را بر ورود و گسترش روان شناسی به بخش سنتی هموار نموده و، خصوصاً آنکه سبب شده است تا توجهی خاص به مشکلات و معضلاتی همچون فقر و بی سوادی معطوف گردد (سپنها و هولتسمن، ۱۹۸۲). این جنبش یا

حرکت بنوبه خود مقایسه‌ای غیرقابل اجتناب بین دو بخش جدید و قدیم بوجود آورده و موجب شده است تا موضع مسلط و برتر بخش جدید، که متنعم تر، آبادتر، باسوادتر، صنعتی تر، و از لحاظ شیوه زندگی غربی مآب است، بخوبی آشکار گردد. هر چند این امتیازهای فراوان، بخش جدید را از چنان نفوذ و قدرت فوق العاده‌ای برخوردار می‌کند که آغازگر برخی از تغییرات و تحولات باشد اما گاه با مخالفت نیروهای سنت‌گرا، که تلاش می‌کنند تا تحولات را در مسیری دیگر سوق دهند، روبرو می‌گردد (مقدم، ۱۹۸۶). تقابل این دو گروه بر سر کسب قدرت برآیند و یا نتایجی مهم و اساسی، چه در کشورهای در حال توسعه و چه در جوامع پیشرفته، به دنبال دارد و شاهد مثال آن ایران در طی دهه اخیر می‌باشد.

در جوامع کشورهای پیشرفته نیز این عدم موازنه قدرت در بین گروه‌های مختلف بچشم می‌خورد. مثلاً، در اکثر کشورهای غربی، مسائل سیاسی و اقتصادی کلاً تحت نفوذ و سیطره آن گروه برگزیده‌ای است که قدرت را در اختیار دارد (پارکین، ۱۹۷۱). از بررسی و مطالعه شبکه‌های قدرت در کشورهای نظیر ایالات متحده (وام‌هاف، ۱۹۷۶، ۱۹۷۰) و کانادا (کلمنت، ۱۹۷۵، پورتر، ۱۹۶۵) بر می‌آید که گروه صاحب قدرت در مقایسه با آنانکه قدرتی ندارند، در مواردی همچون شیوه زندگی، ارزشها، و درك از واقعیت‌های اجتماعی، بسیار متفاوتند و روان‌شناسی بصورت یک معرفت و یا رشته علمی، غالباً منعکس‌کننده آن جنبه از واقعیات اجتماعی است که با دیدگاه‌های زورمداران همسوئی دارد، همانقسم که روان‌شناسی کنونی جوامع در حال توسعه نیز چیزی فراتر از بررسی نیازهای بخش مدرن و مرفه این جوامع نمی‌باشد. به عبارت دیگر، پژوهش‌ها و تحقیقاتی که پیرامون تفاوت‌های موجود بین دو بخش جدید و قدیم در کشورهای جهان سوم صورت عمل بخود می‌گیرند می‌توانند روان‌شناسان جهان پیشرفته را در فهم و درك شکاف‌هایی که بین بخش‌های مختلف جوامع خود آنها نیز وجود دارد یاری دهند.

و بالاخره، گرایش بسوی روان‌شناسی زایشی ممکن است سبب شود تا تخصص‌گرایی در برخی از شعب روان‌شناسی جهان سوم تدریجاً کاهش یابد و بر جریان اصلی تخصص‌گرایی روان‌شناسی غرب نیز اثر بگذارد (نک، مقدم، ۱۹۸۹). ماتارازو (۱۹۸۷، صفحه ۸۹۳) ادعا کرده است که «روان‌شناسی یک معرفت تک است، بدون انشعاب‌های تخصصی اما با کاربردهای گوناگون». درست است که در برنامه دانشجویان دوره‌های عالی روان‌شناسی دروس مشابهی

وجود دارد اما زمینه های پژوهشی آنان آنقدر ریز و تخصصی می شوند که در نهایت تفهیم و تفاهم علمی آنان با خورد و دیگر روان شناسان با اشکال جدی مواجه می گردد. هم اکنون ما شاهد فعالیت قشر وسیعی از روان شناسانیم که عضو یک دانشگاه، یک بیمارستان، و حتی یک بخش و یا گروهند ولی نه تنها در زمینه تحقیق و پژوهش با یکدیگر همکاری ندارند که حتی بهنگام شرکت در سمینارهای پژوهشی و یا کارگاه های تخصصی از برقراری ارتباط علمی با یکدیگر عاجز و ناتوانند! بدون شک این نوع از تخصص گرائی مانعی است جدی بر سر راه روان شناسانی که اندیشه فعالیت در عرصه رشد و توسعه ملی در جهان سوم را در سر می پروراندند. مساله مهم رشد و توسعه در جهان سوم اقتضاء می کند که این روان شناسان قد علم کنند و از دریچه رهیافتی کلی و جامع بدین مسائل بنگرند (میردال، ۱۹۶۸). سینها (۱۹۸۶، صفحه، ۱۱۳) در این باره چنین اظهار نظر می کند:

تحولات اجتماعی از خطرترین و پیچیده ترین مسائل انسانی است و در مطالعه و بررسی عوامل و یا پارامترهای این تحولات لازم است که از حصار دخالت عوامل فردی بیرون آمد و به حوزه ای وسیع گام نهاد که در بر گیرنده کل جامعه، ساختار، و نیروهای اثر گذار بر آن باشد. اگر روان شناسی بر آن باشد تا در حل معضلات کشورهای جهان سوم نقشی سازنده ایفاء کند در این صورت لازم است به دیدگاهی «کلان» و یا جهانی تر روی آورد و تحقیق در متغیرهای ساختاری جوامع بشری را در راس مسائل پژوهشی خویش قرار دهد.

هم اکنون برخی از نشانه ها حکایت از آن دارند که بسیاری از کارشناسان حوزه های مختلف علوم اجتماعی، و از جمله روان شناسان در جهان سوم، به چنین دیدگاهی کلی و جامع از روان شناسی دست یافته اند و این در حالی است که همتایان آنان در غرب هنوز بر مشی باریک و جزئی نگرانه خود باقی مانده اند (مثلاً نک، یونسکو، ۱۹۷۷، ۱۹۸۰).

بحث و یا نقد فوق، دائر بر جزئی نگری و توقف در حصار تنگ تخصص گرائی، در واقع هشدار است به روان شناسان غرب تا بر این نکته وقوف یابند که این روند هرگز به نفع حرفه آنان در رویارویی با مسائل اجتماعی نخواهد بود. مسائل پیچیده ای همچون فقر، نژاد پرستی، و تبعیضات جنسی را نمی توان پدیده هایی تک عاملی و یا تک ساحتی دانست و لذا لازم است از

منظری وسیع و فراگیر به آنها نظر افکند و به تحلیل و بررسی مجموعه عوامل موثر بر آنها نشست. روشن است که در مسیر تنگ و باریک جزء نگری و تخصص مآبی هرگز نمی‌توان از چشم اندازهایی این چنین وسیع و گسترده نام و نشانی سراغ نمود. این گونه جزء نگری بتدریج پژوهشگران را بدین راه خواهد کشاند که، به دلیل آن که الگوهای آنان فاقد ویژگی کل نگری و یا جامعیت است از تاثیر گذاری بر مکانیسم های اصلی مسائل اجتماعی نیز اظهار عجز نمایند. به عبارت دیگر، اگر روان‌شناسان جهان سوم، در هدف برخورد صحیح و بنیادین به مسائل و مشکلات عقب ماندگی کشورهای خویش، باید از حصار تنگ تخصص گرایی بیرون آیند (مقدم، ۱۹۸۹) نیز بر روان‌شناسان غرب است که در رویا رومی با مسائل و معضلات اجتماعی جامعه خود از افراط در تخصص گرایی پرهیزند و با دست برداشتن از تخصص گرایی صرف از یکسو، و حفظ روحیه و دقت علمی از سوی دیگر، به حلقه روان‌شناسی «زایشی» پیوندند.

ملخص کلام آنکه حرکت بسوی روان‌شناسی بومی در جهان سوم، محتملاً، پی آمدهایی بس مهم بدنبال خواهد داشت و این توانائی را در خود خواهد دید که همه مرزهای دانش روان‌شناسی را در نوردد و بر آنها تاثیر نهد. و در این میان تمرکز این دانش بر مسائل مهم و یا کلان اجتماعی و نقشی که می‌تواند در ارتباط با گروههای صاحب قدرت ایفاء کند شایسته ذکر خاص می‌باشد. افزون بر این، دستاوردها و نتایج بدست آمده از کاوشها و پژوهشهای روان‌شناسان جهان سوم، در نقش بالقوه آنان، به عنوان نوآوران اجتماعی از یکسو، و کناره گیران از تخصص گرایی از سوی دیگر، می‌تواند منبعی ارزشمند برای استفاده روان‌شناسان جهان اول و دوم باشد که تجدیدنظر در دیدگاه و گسترش مسائل دانش موردهلاقه خود، آنان را به هم‌آوردی فرا می‌خواند.

نتیجه گیری کلی و نهائی

مهمترین مساله ای که روان‌شناسان کشورهای جهان سوم را به هم‌آوردی می‌خواند مشارکت موثر و گسترده آنان در فرایند رشد و توسعه این جوامع است. آن دانش روان‌شناسی که بصورت صادراتی از کشورهای پیشرفته به کشورهای در حال توسعه سرآزیر شده است، هرگز توانائی رویا رومی با مسائل و مشکلات این کشورها را ندارد و لذا نمی‌توان به آن دل بست. اما می‌توان به روان‌شناسی بومی جهان سوم امید بست زیرا در راستای زایشی بودن گام بر می‌دارد و

هدف عمده آن دستیابی به تحولات کلان در سطح جامعه می باشد.

رشد و رویش روان شناسی جهان سوم ممکن است به پیدایش مرزهای نو در پهنه این دانش منجر گردد بدان سان که، با کاهش تخصص گرایی و یا جزئی نگری، نوآوری ها و ابداعات میدان فعالیت یا بند و نقش روان شناس، به عنوان آغازگر و شتاب دهنده تحولات اجتماعی، به نمودی بین و آشکار برسد. گشایش این مرزهای نو چه بسا این امکان را برای روان شناسان فراهم نماید تا در مورد چگونگی برخورد و یا رابطه خود با گزیده گان و صاحبان قدرت بیندیشند و بر نقش اجتماعی اصیل و واقعی خویش وقوف یابند. بدون شک این گونه تحولات موجب خواهد شد تا افراد انسانی در وصول به هدف رفاه بیشتر و زندگی بهتر توفیق بیشتری بدست آورند. اما نباید فراموش کرد که لازمه و یا کامیابی در این راه در گرو آن است که روان شناسان هر سه جهان خود از ابداعات و ره آوردهای جدیدی که حاصل اعمال رهیافتهای تازه در نظر و عمل است با آغوش باز استقبال نمایند. در این میان بر ایالات متحده آمریکا است تا بر میزان تلاش و کوشش خویش، در جهت آگاهی بر مسائل روانی خارج از مرزهای خود هر چه بیشتر بیفزاید، بویژه آنکه این کشور منبع عمده تولید و توزیع دانش روان شناسی تا کنون بوده است.

یادداشت‌های مترجمان

۱- دکتر فتعلی مقدم، که هم اکنون، در دانشگاه جرج تاون آمریکا تدریس می کند، در ایران متولد شده و تحصیلات خود را در انگلستان به پایان رسانده است. وی قبلاً در دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل کانادا تدریس کرده و با برنامه توسعه سازمان ملل متحد نیز همکاری داشته است. او به مطالعه و بررسی تفاوت های بین فرهنگی و روان شناسی بین المللی علاقمند است و یکی از مولفان کتاب نظریه های روابط بین گروهی: ...، که قریباً چاپ خواهد شد، می باشد.

2. Modalative Psychology.
3. Generative Psychology.
4. Despecialization.
5. *Journal of Conflict Resolution.*

6. Locus of Control.
7. *The Woodworth Personal Data Sheet*.
8. *Army Alpha Mental Test*.
9. *Army Beta Mental Test*.
10. Attribution.
11. *The Diploma Disease*.
12. Overseas Development Council.
13. *Economics of Development*.
14. Challenge.
15. "Broomstick Effect".
16. American Head Start Program.
17. Westinghouse Learning Corporation.
18. Transcendental Meditation.
19. American Psychological Association (APA).
20. "Tokenism".

منابع

- Adair, J. (1989). *Indigenous developments in Indian psychology: A quantitative assessment*. Paper presented at Canadian Psychological Association meeting, Halifax.
- Abdi, Y.O. (1975). The problems and prospects of psychology in Africa. *International Journal of Psychology*, 10, 227-234.
- Alechina, I. (1982). The contribution of the United Nations system to formulating development concepts. In UNESCO (Ed.), *Different theories and practices of development* (pp. 9-68). Paris: United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization.
- Allen, V.L. (Ed.). (1970). *Psychological factors in poverty*. New York: Academic Press.
- Altback, P.G., & Kelly, G.P. (Eds.). (1978). *Education and colonialism*. New York: Longman.
- Amir, Y., & Sharon, I. (1987). Are social psychological laws cross-culturally valid? *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 18, 383-470.
- Ardila, R. (1984). Psychology in Latin America. *Annual Review of Psychology*, 33, 103-122.

- Arora, R. (Ed.). (1979). *People's participation in the development process*. Jaipur, India: HCM Institute of Public Administration.
- Beaglehole, E. (1957). *Social change in the South Pacific*. London: Allen & Unwin.
- Bernstein, H. (Ed.). (1973). *Underdevelopment and development*. Harmondsworth, England: Penguin.
- Billig, M. (1976). *Social psychology and intergroup relations*. London: Academic Press.
- Billig, M. (1982). *Ideology and social psychology: Extremism, moderation and contradiction*. Oxford, England: Basil Blackwell.
- Blackler, F. (Ed.). (1983). *Social psychology and developing countries*. Chichester, England: Wiley.
- Blaug, M. (Ed.). (1968). *Economics of education* (Vols. 1 & 2). Harmondsworth, England: Penguin.
- Bond, M.H. (Ed.). (1988). *The cross-cultural challenge to social psychology*. Newbury Park, CA: Sage.
- Boring, E.G. (1942). *Sensation and perception in the history of experimental psychology*. New York: Appleton-Century.
- Boring, E.G. (1950). *A history of experimental psychology* (2nd ed.). New York: Appleton-Century-Crofts.
- Bureau, R. (1978). *Le peril blanc* [The white peril]. Paris: L'Harmattan.
- Cairns, A.C. (1975). Political science in Canada and the Americanization issue. *Canadian Journal of Political Science*, 8, 191-234.
- Clement, W. (1975). *The Canadian corporate elite: An analysis of economic power*. Toronto: McClelland & Stewart.
- Connolly, K. (1982). Psychology and poverty. *Bulletin of the British Psychological Society*, 35, 1-9.
- Connolly, K. (1985). Can there be a psychology for the Third World? *Bulletin of the British Psychological Society*, 38, 249-257.
- Cole, M. (1984). The world beyond our borders. *American Psychologist*, 39, 998-1005.
- David, W.L. (1986). *Conflicting paradigms on the economics of developing nations*. New York: Praeger.
- Diaz-Guerrero, R. (1971). A Mexican psychology. *American Psychologist*, 32, 934-944.
- Dohrenwend, B.D., & Dohrenwend, B.P. (1974). *Stressful life events: Their nature and effects*. New York: Wiley.

- Domhoff, G.W. (1967). *Who rules America?* Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Domhoff, G.W. (1970). *The higher circles*. New York: Vintage.
- Donaldson, P. (1973). *Worlds apart: The economic gulf between nations*. Harmondsworth, England: Penguin.
- Dore, R.P. (1976). *The diploma disease: Education, qualifications and development*. London: Allen & Unwin.
- Fernandes, W. (Ed.). (1981). *People's participation in development*. New Delhi: Indian Social Institute.
- Fraser, T.M. (1968). *Culture and change in India: The Barpali experiment*. Boston: University of Massachusetts Press.
- Ganguli, H.C. (1971). Psychological research in India: 1920-1967. *International Journal of Psychology*, 6, 165-177.
- Gellhorne, E., & Kiely, W.F. (1972). Mystical states of consciousness: Neuro-physiological and clinical aspects. *Journal of Nervous and Mental Diseases*, 154, 399-406.
- Gillis, M., Perkins, D.H., Roemer, M., & Snodgrass, D.R. (1983). *Economics of development*. New York: Norton.
- Goulet, D.A. (1968). On the goals of development. *Cross-Currents*, 18, 387-405.
- Hager, E.E. (1962). *On the theory of social change*. Homewood, IL: Dorsey.
- Harrison, P. (1980). *The Third World tomorrow*. Harmondsworth, England: Penguin.
- Hearnshaw, L.S. (1987). *The shaping of modern psychology*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Jahoda, G. (1983). Has social psychology a distinctive contribution to make? In F. Blackler (Ed.), *Social psychology and developing countries* (pp. 21-31). Chichester, England: Wiley.
- Kakar, S. (1982). *Shamans, mystics and doctors: A psychological inquiry into India and its healing traditions*. Bombay, India: Oxford University Press.
- Kalleberg, A.L., & Berg, I. (1987). *Work and industry: Structures, markets and processes*. New York: Plenum.
- Kaplan, R.M., & Saccuzzo, D.P. (1983). *Psychological testing: Principles, applications, and issues*. Monterey, CA: Brooks/Cole.
- Kumar, K. (Ed.). (1979). *Bonds without bondage*. Honolulu: East-West Cultural Learning Institute.
- Laing, R.D. (1965). *The divided self: An existential study in sanity and madness*. Baltimore, MD: Penguin.

- Laing, R.D. (1967). *The politics of experience*. New York: Pantheon.
- Laning, R.D. (1971). *The politics of the family and other essays*. New York: Pantheon.
- Landstreet, P. (1984). Dissident research centres in Chile: A response to the repression of social scientists. *Transactions of the Royal Society of Canada, Series IV*, 22, 53-63.
- Lapin, N., & Richta, R. (1982). Developed socialism as a real society centred on human welfare. In UNESCO (Ed.), *Different theories and practices of development* (pp. 113-210). Paris: United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization.
- Latouche, S. (1986). *Faut-il refuser le developpement? Essai sur l'anti-economique du tiers-monde* [Should one say no to development? An essay on counter-economics in the Third World]. Paris: Presses Universitaires de France.
- Lewis, J.P., & Kallab, V. (1986). *Development strategies reconsidered*. New Brunswick, NJ: Transaction Books.
- Little, A. (1983). Education and development: Some reflections from an interdisciplinary social psychologist. In F. Blackler (Ed.), *Social psychology and developing countries* (pp. 155-176). New York: Wiley.
- Loubser, J.J. (1982). Development centered on man: Some relevant concepts from Canada. In UNESCO (Ed.), *Different theories and practices of development* (pp. 115-162). Paris: United Nations Educational, Scientific and Cultural Organizations.
- Marin, G. (Ed.). (1975). *La psicologia social en Latinoamerica* [Social psychology in Latin America]. Mexico City: Trillas.
- Matarazz, J.D. (1987). There is only one psychology, no specialties, but many applications. *American Psychologist*, 42, 893-903.
- McClelland, D.C. (1961). *The achieving society*. Princeton, NJ: Van Nostrand.
- McClelland, D.C. (1971). *Motivational trends in society*. New York: General Learning Press.
- McClelland, D.C., & Winter, D.G. (1969). *Motivating economic achievement*. Glencoe, IL: Free Press.
- Meyers, R. (1970). Whatever happened to Canadian psychology? *Canadian Psychologist*, 11, 128-32.
- Mitra, S.K. (Ed.). (1972). *A survey of research in psychology*. Bombay, India: Popular Prakashan.

- Moghaddam, F.M. (1986). (*"Tradition supportive" and "modern supportive" psychologies in competing cultural systems: Some lessons from the Iran experiment.*) 1978-81. Paper presented at International Congress of Cross-Cultural Psychology, Istanbul, Turkey.
- Moghaddam, F.M. (1987). ((Psychology in the three worlds: As reflected by the crisis in social psychology and the move toward indigenous Third World psychology.) *American Psychologist*, 42, 912-920.
- Moghaddam, F.M. (1989). (Specialization and despecialization in psychology: Divergent processes in the three worlds.) *International Journal of Psychology*, 24, 103-116.
- Moghaddam, F.M., & Taylor, D.M. (1985). (Psychology in the developing world: An evaluation through the concepts of "dual perception" and "parallel growth.") *American Psychologist*, 40, 1144-46.
- Moghaddam, F.M., & Taylor, D.M. (1986). (What constitutes an "appropriate psychology" for the developing world?) *International Journal of Psychology*, 21, 253-267.
- Moghaddam, F.M., & Taylor, D.M. (1987). (Toward appropriate training for developing world psychologists:) In C. Kagitcibasi (Ed.), *Growth and progress in cross-cultural psychology* (pp. 69-75). Lisse, Holland: Swets & Zeitlinger.
- Moghaddam, F.M., & Vuksanovic, V. (in press). (Attitudes and behavior toward human rights across different contexts: The role of right-wing authoritarianism, political ideology, and religiosity. *International Journal of Psychology.*)
- Moscovici, S. (1976). *Social influence and social change*. London: Academic Press.
- Moscovici, S., Mugny, G., & Van Avermaet, E. (Eds.). (1985). *Perspectives on minority influence*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Murphy, G., & Kovach, J.K. (1972). *Historical introduction to modern psychology* (3rd ed.). New York: Harcourt, Brace & Jovanovich.
- Muthayya, B.C. (1982). The rural disadvantaged: A psycho-social study in Punjab and Madhya Pradesh. *Journal of Rural Development*, 1, 143-260.
- Myrdal, G. (1968). *Asian drama: An inquiry into the poverty of nations*. Hammondsworth, England: Penguin.
- Nisbet, R.A. (1969). *Social change and history: Aspects of the Western theory of development*. New York: Oxford University Press.

- Oxenham, J. (Ed.). (1980). Selection for employment versus education? *Institute of Development Studies Bulletin* (University of Sussex), 11(2).
- Pareek, U. (1980). *A survey of research in psychology, 1971-1976*, Part I. Bombay: Popular Prakashan.
- Pareek, U. (1981). *A survey of research in psychology, 1971-1976*, Part II. Bombay: Popular Prakashan.
- Pareek, U., & Rao, K.G. (1974). *Studies in family planning*. New Delhi: Abhinav.
- Parkin, F. (1971). *Class inequality and political order*. London: Paladin.
- Peseschkian, N. (1987). *Positive psychotherapy: Theory and practice of a new method*. Berlin: Springer-Verlag.
- Porter, J. (1965). *The vertical mosaic*. Toronto: University of Toronto Press.
- Ramalingaswami, P. (1980). *Psychology in India: Challenge and opportunities*. New Delhi: Prachi Prakashaw.
- Ramder, S.R., Lalitha, N.V., Kaura, V.D., & Verma, R.M. (1971). *On getting people to participate*. New Delhi: The Central Institute of Research and Training in Public Cooperation.
- Robinson, J. (1979). *Aspects of development and underdevelopment*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Roxborough, I. (1979). *Theories of underdevelopment*. Atlanta Highland, NJ: Humanities Press.
- Russell, R.W. (1984). Psychology in its world context. *American Psychologist*, 39, 1017-1025.
- Samelson, F. (1977). World War I intelligence testing and the development of psychology. *Journal of the History of the Behavioural Sciences*, 13, 274-282.
- Sampson, E.E. (1981). Cognitive psychology as ideology. *American Psychologist*, 36, 730-743.
- Schneiderman, L. (1988). *Psychology and social change*. New York: Human Sciences Press.
- Seers, D. (1972). What are we trying to measure? *Journal of Development Studies*, 8, 21-36.
- Seers, D., & Jay, L. (Eds.). (1971). *Development in a divided world*. Harmondsworth, England: Penguin.
- Sinha, D., Tripathi, R.C., & Misra, G. (Eds.). (1982). *Deprivation: Its social roots and psychological consequences*. New Delhi: Concept.
- Sinha, D. (1974). *Motivation and rural development*. Calcutta: Minerva.

- Sinha, D. (1986). *Psychology in a Third World country: The Indian experience*. New Delhi: Sage.
- Sinha, D., & Holtzman, W.H. (Eds.). (1984). The impact of psychology on Third World development. *International Journal of Psychology*, 19, 3-192.
- Smith, J.C. (1976). Psychotherapeutic effects of transcendental meditation with controls for expectation of relief and daily sitting. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 44, 630-637.
- Sweet, L.E. (1976). What is Canadian anthropology? *American Anthropologist*, 78, 844-850.
- Symons, T.H.B. (1975). *To know ourselves* (Vol. 1 & 2). Ottawa: AUCC.
- Szasz, T.S. (1961). *The myth of mental illness: Foundations of a theory of personal conduct*. New York: Dell.
- Szasz, T.S. (1970). *The manufacture of madness*. New York: Dell.
- Tajfel, H. (1981). *Human groups and social categories: Studies in social psychology*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Taylor, D.M., & Moghaddam, F.M. (1987). *Theories of inter-group relations: International social psychological perspectives*. New York: Praeger.
- Tivi, B. (1985). *Der Islam und das Problem der Kulturellen Bewältigung sozialen Wandels* [Islam and the problem of the cultural reception of social change]. Frankfurt: Suhrkamp Verlag.
- Triandis, H.C. (1971). *Attitude and attitude change*. New York: Wiley.
- Triandis, H.C. (1973). Subjective culture and economic development. *International Journal of Psychology*, 8, 163-180.
- Triandis, H.C. (1984). Toward a psychological theory of economic growth. *International Journal of Psychology*, 19, 79-95.
- UNESCO. (1977). *Social sciences in ASIA III: Burma, Mongolia, New Zealand, The philippines, Singapore* (Reports and papers in the social sciences, No. 35). Paris: Author.
- UNESCO. (1980). *Social sciences in Asia IV: Australia, Fiji, Hong Kong, India, Papua New Guinea, Sri Lanka* (Reports and papers in the social sciences, No. 42). Paris: Author.
- UNESCO. (1982). *Different theories and practices of development*. Paris: Author.

- University Grants Commission. (1982). *Status of psychology in Indian universities*. New Delhi: University Grants Commission.
- Vogelier, I., & de Souza, A.R. (1980). *Dialectics of Third World development*. Montclair, NJ: Allanheld, Osmun.
- Wagner, D.A. (1986). Child development research and the Third World. *American Psychologist*, 41, 298-301.
- Westinghouse Learning Corporation. (1969). *The impact of Head Start: An explanation of the effect of Head Start on children's cognitive and affective development*. Springfield, VA: U.S. Department of Commerce, Clearing House for Federal Scientific and Technical Information.
- Woodworth, R.S. (1920). *Personal data sheet*. Chicago: Stoelting.
- Wright, S.C., Taylor, D.M., & Moghaddam, F.M. (1990). Responding to membership in a disadvantaged group: From acceptance to collective action. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 994-1003.
- Yerkes, R.M. (Ed.). (1921). *Psychological examining in the United States Army. Memoirs of the National Academy of Sciences*, 15.

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مِنْ صَارِكِ الْجَنَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ہر کس کہ تجی در آوزد، حق اور انجاک می کند علی عیدہ السلام

پرویش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی